

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود عرض کردیم به مناسبت خاتمه استصحاب متعرض موارد تعارض اصول و من جمله خود استصحاب شدید، عرض کردیم متاخرین اصحاب ما در بحث تعارض اصول که در سابق هم جز مشاكل بود معتقد شدند که گاهی بین اصول سببیت و مسببیت برقرار است و اگر اصل در ناحیه سبب جاری شد در ناحیه مسبب جاری نمی شود. خب یکی از مطالب لطیف بود و دنبال این بحث ادامه پیدا کرد به مناسبت استصحاب که گاهی دو تا استصحاب با هم معارض شدند، البته طبق همین قاعده اگر یک استصحاب سببی بود بر استصحاب مسببی مقدم بود و مشکل این بود که دلیل یکی است، چطور می شود دلیل واحد این رتبه و طولیت را در نظر بگیرد؟ عرض شد یعنی اجمالی که در کلمات اعلام وجود دارد و علی تقدیر این که این اصل سببی، استصحاب سببی مقدم بشود نکته تقدم استصحاب سببی چیست؟ یعنی یا باید قائل به تعارض بشویم که ظاهرش این طوری است یا باید یک نکته ای برای تقدم احد الاصلین پیدا بکنیم، خب مرحوم آقای نائینی تقریبی داشتند و بیانی داشتند و حاصلش هم یک نحوه حکومت را تصویر کردند که خب طبیعتا تصویر حکومت مخصوصا بنا بر این که حاکم باید شارح مفسر باشد این جا مشکل است چون اصل یکی است، دو تا نیست، شارح بودن، مفسر بودن روشن نیست. بله مجرای اصل یکیش در طول دیگری است اما نسبت به خود اصل نسبت به جاری، جاری یکی است، مجرا دو تا است اما جاری یکی است.

مرحوم آقازیا بعد از اشکالاتی که مرحوم نائینی داشتند خودشان یک راه دیگری را مطرح فرمودند برای حل این مشکل

پرسش: مشخصا اشکال به محقق نائینی چیست؟ حالا بر فرض که ما مفسریت را شرح ندانیم کلمات خود شیخ هم این جا مضطرب است یعنی خود ایشان گاهی متمایل به این می شود.

آیت الله مددی: چون من فقط به نحو اجمال عبارت نائینی را خواندیم در حقیقت خود نائینی هم از راه های دیگر می رود، مستقیم نمی تواند وارد بشود، ایشان آن که مستقیم وارد شده می گوید اصل در ناحیه سبب رافع موضوع در ناحیه مسبب است، آن وقت با دلیل واحد این چجوری بشود این عبارت ایشان و لذا ایشان می گوید اشکالی هم نیست، اصحاب ما قبول کردند، جا افتاده، از این راه ها وارد شدند.

اشکال بر کلام مرحوم نائینی اساسا به نظر ما این است که ایشان یک تحلیل دقیقی از حقیقت اصول ندادند که روشن بشود چرا یک اصل در ناحیه سبب جاری می شود در ناحیه مسبب جاری نمی شود، این نکته اش این است، تحلیلی که ایشان ارائه دادند اعدام موضوع است، اعدام شک است، این خب بنفسه کافی نیست چون اعدام موضوع نمی کند.

اشکال دیگر به ایشان این که دو دلیل را شما دلیل واحد را به نحو حکومت بگیرید به مجرد این که انحلال می شود پس به منزله دو دلیل است، به منزله دو دلیل آثار دو دلیل ندارد که.

پرسش: اعدام موضوع تنزیلا شد که

آیت الله مددی: ناظر به تنزیل اعدام موضوع نیست، آثار است این جا.

پرسش: عرض می کنم شک را معدم نیست

آیت الله مددی: ببینید ما دو جور اعدام موضوع در باب شک داریم: یک جور می گوید لیس لک آن تشک، لیس لاحد من موالینا، این جا اگر آمد لسانش ورود است به تعبیر آقایان چون یک آقایی هم سوال کرد، اما اگر گفت شکک لیس بشیء این لسانش حکومت است، یعنی اگر لسان این بود که شک نیست، نباید شک باشد پس اگر یک حکمی موضوعش شک بود این دلیل بر آن وارد است چون ازاله موضوع می کند لکن بعد از تعبد، اگر گفت شکک لیس بشیء مثل مفاد کان ناقصه است، اگر گفت شکک لیس بشیء این جا می گویند حکومت است، شاید مثلا شما به ذهنتان بیاید که هر دو اعدام موضوع است نه یکی شکک لیس بشیء است

یکی از حضار: آن شک دومی می شود تنزیل

آیت الله مددی: آن وقت می شود تنزیل و می شود حکومت، این ها حرفی است که متاخرین اصولیین ما به این رسیدند اما اگر گفت استصحاب بقای کریت، این بعد از این که لباس را با این شستید شک شما در بقای نجاست به جای خودش محفوظ است.

پرسش: ولی بنا بگذار بر این که

آیت الله مددی: بنا بگذار می شود آثار

پرسش: می شود تنزیل

آیت الله مددی: می شود آثار نه تنزیل در شک، در شک که نیست، در آثار است

پرسش: شبیه همین را دقیقا شیخ اعظم در فرائد دارد

آیت الله مددی: خب وقتی اشکال می آید به هر دو می آید دیگه، من عبارات قدما را خیلی نمی خوانم چون همان دعوایی که همیشه هست می گوید مراد آقا این است، من اصلا در این بحث ها وارد نمی شوم، مراد ایشان چیست را وارد نمی شوم.

ببینید خود مطلب را تصویر بکنید، اشکال آقاضیا یکیش این است که این ازاله شک و اعدام شک نیست

پرسش: چون حکومت است

آیت الله مددی: حکومت است لکن اگر حکومت هم باشد در ناحیه شک می گوید شکک لیس بشیء، این لا تنقض الیقین بالشک می گوید تو بگو کر است، آثار کر را بار بکن، نمی گوید شک در نجاست نکن یا شک تو نیست، نکته این است که لا تنقض الیقین بالشک نسبتش به شک در کریت و شک در نجاست بعد از شستن به این آب علی حدِّ سواء است در حقیقت، اشکال این است.

پرسش: فلیس بشک در صورتی است که ما مفسریت را در حکومت شرط بدانیم

آیت الله مددی: حالا مفسریت هم نباشد مفادش این نیست، حالا شاید به قول شما اولاً این اصطلاح است، شما همچنین اصطلاحی را آوردید این اصطلاح باید ضوابطش مراعات بشود، شما می گوید پیش من شرط نیست او می گوید پیش من شرط است، این علم نیست که هر کدام برای خودشان یک حرفی بزنند.

پرسش: شیخ اعظم که ضابط حکومت و میزانش را دقیقاً مطرح کرده

آیت الله مددی: عرض کردم از زمان ایشان مطرح شده اما این تقید به این که حتماً آن چه ایشان فرمودند تماماً متاخرین قبول دارند آن هم روشن نیست.

پرسش: مرحوم شیخ به این قائل است که لسان باید لسان تفسیر باشد، خود ایشان در جای دیگر می فرماید امارات

آیت الله مددی: باز ما را در این جا انداختید که شیخ چی گفت یا نگفت، من گفتم از این دعوا خارجم، باز ما را در این دعوا انداختید، هُی ما خارج می شویم، چون این دعوا نتیجه ندارد، بحث ندارد، بحث در این که در کفایه این جا چی گفت آن جا چی گفت این ها فائده ندارد، بحثی نیست که وقت خودمان را، این در حوزه های ما بوده، این قدر اختلاف است که فلانی این طور گفت، بعد فلانی گفته مراد ایشان این است، ما اصلاً کلاً این بحث ها را بستیم اصلاً گفتیم این بحث ها اصلاً علم نیستند، این که آقا چی گفت، این جا چی گفت، آن جا چی گفت حالا هر چی فرمودند، ما کاری به فرمایش ایشان نداریم.

پرسش: در تقسیم بندی هم فارق اصلی بین حکومت و ورود همین معدوم بود

آیت الله مددی: خب ببینید اعدام، لسان می گوید لا تنقض الیقین بالشک، این لا تنقض الیقین بالشک در ناحیه نجاست ثوب چطور معدوم شک است؟ این اشکال این است، عرض کردم وقتی صحبت حکومت می شود لسان دلیل را ببینید، دلیل شما لا تنقض الیقین بالشک است، اگر آمد گفت شما در باب کریت لا تنقض الیقین بالشک یعنی کر است پس این معنایش این است که شما لا تنقض الیقین بالشک در باب نجاست ثوب را دیگه شک ندارید، بحث سر این است، این لا تنقض که دلیل واحدی است در ناحیه کر که می آید مفادش این است چون ببینید وقتی می گوید إنما الشک فی شیء لم تجزه فإذا جزته فشکک لیس بشیء، پس لا تنقض الیقین بالشک در استصحاب در مثل رکوع جاری نمی شود، اصلاً عدم رکوع، چون آن جا شک داریم، شما چرا می خواهید به استصحاب تمسک بکنید؟ لا تنقض الیقین بالشک، این می گوید شکک لیس بشیء، این تصرف واضح است، خیلی واضح است اما اگر گفت لا تنقض الیقین بالشک یعنی شما اگر یقین به کریت داشتید با شک رفع ید نکن، کر است پس این مفادش این است لا تنقض الیقین

بالشک، شک در نجاست ثوب نیست، این مفاد این مشکل این است، دلیل واحد در یک جا شک را معیار قرار می دهد، در یک جا می گوید این شکی را که من گفتم نقض نکن پس آن یک مورد دیگه شک نیست، این شک نیست یا آثار شک را بار نکن؟

پرسش: آثار شک

آیت الله مددی: آثار شک

آقاضیا می خواهد همین را بگوید، اگر کسی می خواهد بگوید معدم، حالا من چون بعدا راه دیگری را خودم می خواهم بروم شاید در ارتکاز مرحوم نائینی نکته دیگری بوده که کلمه اعدام را بکار برده و إلا با این اصولی که الان نوشتند اعدام خیلی مشکل است، ازاله شک خیلی مشکل است. حالا من بعد یک راه دیگری دارم که خودم باید عرض بکنم

و حينئذ الذي يقتضيه التحقيق أن يقال في وجه التقديم بمناط الحكومة

که ایشان باز به مناط حکومت هم گرفتند

هو أن لسان القاعدة

عرض کردم مراد ایشان از قاعده در این جا قاعده طهارت است که این روز آخر بحث ما خیلی خارج هم شد و توضیح دادیم که به لحاظ فنی بهتر بود اصالة می گفتند نه قاعده، اصالة الطهارة. دیگه تکرار نکنیم

هو أن لسان القاعدة

البته این لسان قاعده موردش جایی است که دو تا دلیل اند، یکی اصالة الطهارة در آب و یکی استصحاب نجاست در ثوب، این جا دو تا هستند، یکی کل شیء لک طاهر و یکی لا تنقض اليقين بالشك، مرحوم آقاضیا می خواهد بگوید کل شیء لک طاهر نمی آید بگوید لا تنقض اليقين بالشك تو دیگه شک نداری، آقاضیا می خواهد این را بگوید، شک هست آثارش را بار نکن، روشن شد حرف آقاضیا چیست؟ لا تنقض اليقين بالشك مثل إنما الشك في شيء لم تجزه نیست، فإذا جزته فشكك ليس بشيء، عرض کردم این

مباحث انصافا مباحث لطیفی است مخصوصا اگر در مرحله جعل و تشریع و قانونگذاری در آن محدوده ای که معین شده خیلی تاثیرات واضحی دارد.

هو أن لسان القاعدة إذا كان هو الطهارة في ظرف الشك في طهارة الماء

مگر بگوییم مراد ایشان از قاعده اعم از استصحاب و اصالة الطهارة است، یک جا اصالة الطهارة و یک جا استصحاب مثلا

پرسش: این خلاف ظاهر است

آیت الله مددی: که مراد اعم باشد؟

پرسش: این که از یک جهت اصالة الطهارة بیاید و از یک طرف استصحاب جاری بکند

آیت الله مددی: خب بله، خلاف

پرسش: در هر دو استصحاب جاری می کنیم

آیت الله مددی: نه شک در طهارت باشد نه در کَرِیت، شک در طهارت، اصالة الطهارة که جاری می شود، ایشان می خواهیم ببینیم

که اگر اصالة الطهارة جاری شد این لباس را شستیم بعد شک کردیم استصحاب نجاست در لباس می آید یا نمی آید؟

پرسش: این اصالة الطهارة را در چی جاری بکنیم؟

آیت الله مددی: در آب، یک آبی هست که پر است اما نمی دانیم طاهر است یا نه

پرسش: ما استصحاب کردیم

آیت الله مددی: استصحاب جایی است که سابقا طاهر بوده، اگر مسبوق به علم هم نباشد اصالة الطهارة جاری می شود.

پرسش: اصل سببی و مسببی؟ ما در این جا این را می خواهیم

آیت الله مددی: خب مسببی در این جا نجاست ثوب است، سببی طهارت آب است، ما مثالی که میزدیم کَرِیت آب، آن جا هر دو

استصحاب بود، کَرِیت آب و نجاست ثوب

پرسش: خب دو تا دلیل درست می کند؟ یکی اصالة الطهارة

آیت الله مددی: نه دو تا، گاهی دو تا دلیل است

پرسش: لا تنقض اليقين بالشك، دو تا دلیل درست می کند

آیت الله مددی: خیلی خب سلمنا، بحث این است که این که می گوید کل شيء لك طاهر یا كل شيء طاهر این می گوید لا تنقض

اليقين بالشك، شك را بر می دارد تعبدا؟ می گوید شك نیست؟ این را هم بحث داریم، یا آثار را بر می دارد؟ ایشان می گوید:

فمثل هذا اللسان

این لسان اصالة الطهارة

بعدما كان ناظرا إلى إثبات الأثر

دقت بکنید! این بعد ما كان ناظرا الى اثبات الاثر این مرادش چیست؟ مرادش این است که اگر ما قبول کردیم اصالة الطهارة داریم،

اصل طهارت داریم اصل یعنی چی؟ یعنی جعل شارع، ابدای شارع، ابداع شارع بدون اثر نمی شود، چرا می گوید كل شيء طاهر؟ بلا

نسبت مریض است؟ خب تعبد بدون اثر نمی شود، قطعاً باید اثری را در نظر بگیرد تا بگوید كل شيء طاهر، اثری که در نظر می گیرد

این است که شما لباس نجس را شستید پاک می شود، خوب دقت کردید چی می خواهد ایشان بگوید؟

بعدما كان ناظرا إلى إثبات الأثر

این اثبات الاثر ارتكاز عقلانی و قانونمند در باب اعتبار اصول است، این حتماً اگر بخواهد جعل طهارت بکند طهارت ظاهری این

حتماً لحاظ اثر کرده، اگر لحاظ اثر نکرد فقط بگوید این طاهر است هیچ اثری هم ندارد، خب این که لغو است، اعتبار نشد، پس اگر

آمد گفت طاهر یعنی اثر دارد، اثر یعنی چی؟ یعنی اگر لباس را ما شستیم پاک می شود، خب باید اثر تصور بشود، بلا اثر که نمی

شود، این حرف مرحوم آقاضیا این است، به لحاظ اثر باید بگوید كل شيء طاهر، این نکته را در نظر بگیرید! آن وقت این اثبات الاثر

هم در كل شيء طاهر جاری می شود و هم در استصحاب، لا تنقض اليقين بالشك، در آن هم جاری می شود، فرق نمی کند، یعنی نکته

فنی این است که اگر ما این را اصل گرفتیم و تعبد گرفتیم در باب تعبد باید یک نکته ای را در نظر بگیرد و لذا حتی مثلاً اخباری ها مثل مرحوم صاحب حدائق قائل است که اصالة الطهارة مثلاً مجزی است، قائل به اجزاست که شما با اصالة الطهارة نماز خواندید نمازتان درست است، چرا؟ چون اصالة الطهارة را شارح می گیرد برای لا صلوة إلا بطهور، ببینید شارع گفت لا صلوة إلا بطهور، از آن ور هم گفت کل شیء طاهر، یعنی چی کل شیء طاهر؟ یعنی اگر این لباس شک کردید طاهر است یا نه من می گویم طاهر است، برای چی می گویم طاهر است؟ که باهاش نماز بخوانید، اگر اثر نباشد چرا می گوید کل شیء طاهر؟ پس نکته فنی را دقت کردید که چیست؟ این بعد ما کان ناظرًا إلى اثبات الاثر این در جمیع اصول جاری می شود، در جمیع اصول چه مثل اصالة الطهارة یا استصحاب ففی الحقيقة نفس جعل الطهارة للماء المشكوك ناظر إلى نفی التعبد بعدم آثار طهارة الماء المشكوك

تحلیل مرحوم آقاضیا این است، ایشان می خواهد این را بگوید که اگر گفت این آب طاهر است، یعنی چی آب طاهر است؟ یعنی شما آثاری را که من برای طاهر قرار دادم برای این آب قرار بدهید، آن آثار این است.

این مرجعش ناظر است، این قدر مرحوم آقاضیا نفی در نفی کرده، خوب دقت بکنید!

إلى نفی التعبد بعدم آثار طهارة الماء المشكوك

نفی التعبد یعنی اگر شما خواستید برای این لباس استصحاب نجاست بکنید بعد از شستنش با این آب طاهر، استصحاب نجاست، شارع می خواهد بگوید من دیگه تعبد به ضد این اثر نمی دهم، مرحوم آقاضیا نظرش این است، این را ما تحلیل می گوئیم، مرحوم آقای نائینی این تحلیل را نداد، حالا این تحلیل درست یا نادرست بحث دیگری است، ببینید مرحوم آقاضیا تحلیل می دهد، وقتی گفت کل شیء طاهر یک اثری در نظر گرفت، بدون آن که معنا ندارد، اگر آن اثر این است که شما شیئی که باهاش بشوید پاک می شود پس دیگه نمی تواند به شما بگوید من تعبد می گویم این شیء پاک نمی شود، تعبد یعنی استصحاب نجاست، من دیگه نمی توانم بگویم استصحاب نجاست، من که گفتم این طاهر است این مرجعش به این است که من نمی آیم شما را تعبد به ضد این بدهم

پرسش: دقیقاً برعکسش هم می شود گفت، بگوئیم ثوب را استصحاب بکنیم، اصل به طهارت آب نمی شود

آیت الله مددی: آن جزء آثار این تعبد نیست، هم مثبت است هم جز آثارش نیست، آن اصولاً منشا شک خودش فی نفسه هست، تعبد را ببینید تعبد به منشا شک کار ندارد، به آثار شک کار دارد، می گوید وقتی من می گویم طاهر است نمی توانم بگویم تو تعبد بکن به عدم اثر طهارت پس این جعل طهارت مال چیست؟

پرسش: همین که گفت کسی که تعبد به نجاست ثوب بکند دیگه نمی تواند بگوید این آب طاهر است، اصلاً آب هم نجس شد آیت الله مددی: چون آن ربطی به این ندارد پرسش: چرا ربط ندارد؟

آیت الله مددی: دقت بکنید! آن معلول این نیست، طهارت ثوب برای چی خوب است؟ برای این که با آن نماز بخوانید یا نخوانید، نجاست ثوب باهاش نماز نخوانید، آثار را حساب می کنیم، اگر گفت ثوب نجس است یعنی باهاش نماز نخوان پرسش: آب را نجس می کند

آیت الله مددی: الان آن آب مشکوک است، معلوم نیست که آن آب نجس بشود پرسش: چرا دیگه؟ آب مشکوکی است

آیت الله مددی: آبی است که استصحاب کَرِیت در آن شرط است، بعد هم آن آب را اگر شارع گفته، اگر دو تا دلیل باشد که واضح است، آب را خود شارع گفته طاهر است، نمی تواند بگوید این نجس می کند، پرسش: شارع گفته نجس است

آیت الله مددی: می دانم، ایشان می گوید چرا می آید طهارت را برای آب می گوید؟ برای چی؟ پرسش: از آن طرف هم بگویید چرا نجاست را برای ثوب می گوید؟

آیت الله مددی: خب می گویم، ایشان می گوید نجاست را برای ثوب می گوید که چون سابقه اش این بوده اما اگر با آبی که، با طهارت، اصالة الطهارة شستیم این جا دیگه این جا هم نمی آید، نمی تواند آن تعبد را ببیند، ایشان حرفش این است

پرسش: یعنی این را دید آن را نمی گوید، اگر این را دید آن را هم نمی تواند بگوید

آیت الله مددی: نه نمی تواند این جور

پرسش: چرا آن را مقدم کردید؟

آیت الله مددی: حالا اجازه بدهید،

ناظرٌ إلى نفی التعبد بعدم آثار

این نفی در نفی یعنی اثبات یعنی من دیگه شما را تعبد نمی دهم به عدم آثار طهارة الماء المشکوک

و مرجع هذا النظر فی الحقيقة إلى النظر إلى نفی استصحاب عدم الآثار

آن استصحاب عدم آثار دیگه برداشته می شود چون وقتی استصحاب در ناحیه سبب آمد طبیعتاً به طور طبیعی اگر آثاری دارد چون

هر استصحابی این جوری است دیگه، هر استصحابی شما استصحاب عدالت می کنید می خواهید طلاق بدهید، شک در طلاق کردید

اصل عدم وقوع طلاق است

پرسش: اصلاً تاسیسش برای آن است

آیت الله مددی: آهان

و لذا یک توضیحی را من بعد عرض می کنم که شاید کلمات آقاضیا هم در حقیقت می خواستند توضیح این مطلب باشد ولی یکی

واضح نیست حالا

مهما شک فی طهارة الماء و لا نغنی من الحكومة إلا کون أحد الأصلین ناظرًا إلى نفی الآخر حالا نفی آخر إما بدوا أو بتوسيط نظره

إلى نفی موضوعه

این مراد از حکومت را این بگیریم.

عرض کردم این دیگه چون یک استاندارد علمی ندارد، من ان شا الله بعد یک توضیحی عرض می کنم این اصطلاح عام و خاص و این مخصصه ادعای اهل سنت این است اجمالا، می گوید این از قرن دوم، اواخر دوم توسط شافعی آمده، اصلا این نحوه جمع که الان در اصول ما اسمش تعارض مستقر و غیر مستقر است این مرجعش به شافعی است، شافعی اولین کسی است که این تعبیر را دارد، البته ما در روایات داریم إن فی القرآن عاما و خاصا، آن عام و خاص قرآن عام و خاص اصولی نیست، دیگه حالا وارد آن بحث نشویم شاید بعد یک اشاره ای بکنم. ببینید این اصطلاح حدود سال ۲۰۰، ۱۹۰ در فقه اسلامی در شرح روایات و توضیح روایات وارد شد تخصیص، تا زمان مثل شیخ یعنی هزار و پنجاه سال، از این زمان در خصوص شیعه حکومت و ورود هم وارد شد، بعد از گذشتن هزار سال لذا چون این اصطلاح جدید است تا این حدود و معالم و چارچوب هایش را پیدا بکند خواهی نخواهی طول می کشد مثل این جا الان، ببینید مرحوم آقازیا می گوید آخر إما بدوا أو بتوسیط نظره إلى نفی موضوعه مثل فشکک لیس بشیء، این به توسط، توسط این جا توسط، به واسطه این که بگوید شکک لیس بشیء می خواهد این را مقدم بر آن بکند

و ما نحن فيه من قبيل الأول

که بدوا باشد

لا الأخير، كما هو الشأن في حكومة "لا ضرر" و "لا حرج" على أدلة الاحكام و المقرر تخيل أنه من قبيل الأخير

اشکالشان هم به مرحوم آقای نائینی روشن شد؟ حالا ایشان به احترام آقای نائینی کلمات را به مقرر می زند یعنی مقرر خیال کرده که حکومت استصحاب کزیت بر استصحاب نجاست ثوب از قبیل لا ضرر است و از قبیل لا حرج است یعنی خیال کرده از قبیل این است که یک لسانی است ناظر به لسان موضوع باشد، ایشان می گوید نه ناظر به لسان موضوع نیست

و المقرر تخيل أنه من قبيل الأخير فوق في حيص و بيص و لم يأت مع تكراره بشيء!

انصافا مرحوم نائینی که تکرار کرده، من مخصوصا دیروز در درس گذشته یک مقدار نسبتا معتنا به از عبارت مرحوم نائینی را خواندیم و انصافا خیلی تکرار، و واضح هم هست، عرض کردم آن روح مطلب را، آقازیا روح مطلب را این جوری حل می کند، ما

.....

دو جور حکومت داریم، یک جوری که نفی موضوع و توسط موضوع و شرح موضوع است، یک جوری نه مراد همین نفی آثار است و مانحن فیه در باب استصحاب سببی و مسببی از نفی آثار است، در لا ضرر و لا حرج، ایشان لا ضرر و لا حرج را مثال زده، در مثل قاعده تجاوز آن جا نفی موضوع است، می گوید شکک لیس بشیء، در باب ورود هم اصلا می گوید شک نیست مثل تقدم ادله امارات بر مثلا خبر واحد بر مثل اصول عملیه چون اصلا می گوید شک نیست، لیس لاحد، لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک، حالا من نمی دانستم لا ینبغی است یا لا عذر، گاهی عین عبارت را فراموش می کنم، فیما یرویه عنا ثقاتنا، شما اصلا شک نکن نه شکک لیس بشیء، فرق بین ورود و حکومت را هم این گرفتند اگر گفتند شک نیست می شود ورود، اگر گفتند شک تو ارزش ندارد می شود حکومت، به اصطلاح آقایان یکی مفاد کان تامه است، شک نیست و یکی مفاد کان ناقصه شک تو ارزش ندارد، لیس بشیء، این را اصطلاحا اسمش را حکومت گفتند.

پس بنابراین یک اصطلاحی از هزار سال، هزار و دویست سال قبل در حوزه های علوم فقه و اصول اسلامی مطلقا، سنتا و شیعتا وارد شده و آن این که گاهی تعارض بین دو دلیل از قبیل اطلاق و تقیید است، از قبیل عام و خاص است، این تعارض اصطلاحا مستقر نیست یا تقیید است یا تخصیص است، یک اصطلاح هم، دو تا اصطلاح هم آقایان اصولیین شیعه اضافه کردند حدود دویست سال قبل کمتر حدود دویست سال و آن ورود و حکومت است، این دو تا اصطلاح را هم اضافه کردند، البته من کرارا عرض کردم در کتب اهل سنت هم این اصطلاح نیست، در شیعه هم که ملاحظه می فرمایید این ها مشکل دارند یعنی خود آقاضیا می گوید مرحوم نائینی خیال کرده این از قبیل حکومت لا ضرر است که اعدام موضوع بکند.

بعد هم عرض کردیم کما هو الشان فی حکومت لا ضرر، این اولا مبنی است که لا به معنای نفی باشد مثل مرحوم شیخ الشریعه که می گوید این به معنای نهی است و ثانی این مبنی است بر این که ناظر به احکام اولیه باشد که ما این را هم قبول نداشتیم.

و اما لا حرج هم ما نداریم، چیزی به نام لا حرج در روایات نداریم، در آیات آنی که هست ما جعل علیکم فی الدین من حرج نه این که لا حرج و این دو تا با همدیگه خیلی، البته در لسان علما که ما همیشه شنیدیم ما جُعِلَ علیکم فی الدین من حرج، به صیغه مجهول که همچین آیه ای هم نداریم

علی ای حال و من ظهر حال استصحاب

این و من هنا ظهر حال استصحاب، ظاهرا اول در لسان دو دلیل گرفت که قاعده و استصحاب بود، حالا می خواهد استصحاب و استصحاب

السببی بالنسبة إلى المسببی من دون احتیاج فی وجه التقديم إلى نفی الشک

اشاره به مبنای نائینی، نائینی می گوید اعدام شک است، نفی شک است، ما احتیاج به این جهت نداریم

کی یرد علیه أيضا بان شأن الاستصحاب لیس نفی الشک، مع أنه لو کان کان استصحاب السببی أيضا ینفی الشک عن المسبب

شبهه همین اشکالی که شما که اگر استصحاب سببی بود، البته این عبارت یکم یکنواختی هم هست، هم به لحاظ ادبیش مشکل دارد و هم به لحاظ معنا

فإن قلت

بعد ایشان همین اشکالی که شما فرمودید که سبب و مسبب عکسش هم می شود، جواب دادند که آقایان دیگه مراجعه نکنند. این راجع به مطلبی بود که این دو بزرگوار انجام دادند.

عرض کنم که این بنده سراپا تقصیر بعد از این که این مطالب را طرح کردیم یک توضیحی راجع به این مطلب عرض بکنیم، البته مثل همیشه در ضمن نکاتی:

اولا نکته اولی اصلا حقیقت این بحث چیست؟ این فقط نکته اش فقط بحث بیان ترتیب اصول و تقدم بعض الاصول علی بعض است یا این یک نکته فنی دیگری دارد؟

.....

من احتمال می دهم البته چون گاهی مطالب که در کتب اصحاب اصولیین ما می آید اصلش مثلا در کتب اهل سنت به یک نکته دیگری مطرح شده، بعد ها در کتب اصحاب ما به صورت دیگری می آید مثل همین بحث اخبار مع الواسطه که به قول شما هم در رسائل آمده و آقایان دیگر هم دارند و مباحث خاصی که اخبار مع الواسطه اش را، ادله حجیت مثل آیه نباء شاملش می شود، ما در آن جا عرض کردیم این اشکال اخبار مع الواسطه اصلش از معتزله است برای اثبات نفی حجیت خبر، اصلا آن اشکال به خاطر این که بگویند حجیت معنا ندارد چون اکثر اخباری که ما داریم مع الواسطه است و در اخبار مع الواسطه ادله حجیت شاملش نمی شود، آن تعبیری که در محلش گذشت.

این جا هم من احتمال می دهم چون دیگه حال ما هم این روز ها مساعد نبود، احتمال می دهم، البته با مراجعه به کلمات اهل سنت مخصوصا معتزله، چون به این ها بیشتر این جنبه عقلانی را نگاه می کنند، احتمال می دهم این اشکال اساسا ناظر به این بوده، حالا آقایان این جا به مناسبت تعارض استصحابین آوردند، این اشکال ناظر به این بوده که اگر استصحاب لازم باشد یعنی حجت لازم می آید که دائما معارض داشته باشد، یا دائما نه، غالبا، معارض داشته باشد چون اگر استصحاب کریت بکنید شما می خواهید اثبات اثر بکنید، استصحاب عدم آن اثر هم جاری می شود، اصلا طرح بحث احتمالا این جوری بوده. شما استصحاب کریت می کنید استصحاب عدم طهارت ثوب می کنید، استصحاب نجاست ثوب هم می کنید، اگر بنا بشود استصحاب حجت باشد باید بگوییم غالبا یا دائما مبتلا به معارض است، تعارض دارد و فکر می کنم این اشکال هم مبنایش بر این بوده که استصحاب را اماره می دانستند، تعارضشان هم بر این اساس است چون مثلا استصحاب کریت کانما بینه آمد که این کر است، لباس نجس را که شستید کانما بینه آمد که این لباس نجس است، استصحاب نجاست بینه و لذا تعارض بینتین می شود. تعارض هم این طور نیست که حالا شما بگویید این بر آن مقدم است، نه، این می گوید این کر است این هم می گوید این نجس است، استصحاب را من فکر می کنم اماره گرفتند و به این نتیجه می خواستند برسند که استصحاب حجت نیست و ما عرض کردیم حتی در میان علمای اهل سنت کسانی داریم که همان موردی که روایت پیغمبر هست شک در حدث در اثنای نماز، قائل هست که اگر شک در حدث خارج نماز کرد باید وضو بگیرد، در اثنای

نماز اعتنا نکند، شک در حدث را به خاطر تعبد در اثنای نماز قبول کرده که استصحاب بقای طهارت اما اگر خارج نماز بود لا صلوة إلا بظهور باید احراز طهارت بکند، بدون طهارت نمی شود وارد نماز بشود. از این مبنا بگیریم تا مبنای کسانی که از این روایت حدث تعدی کردند به مطلق استصحاب، در مطلق موضوعات خارجیه الی الاحکام، در احکام کلیه هم جاری کردند یعنی از آن جا رفته، دو تا تصور خیلی مختلف، خیلی شدید در مسئله، دو تا که بیشتر است یعنی چند درجه از تصورات در این مسئله بین اهل سنت وجود دارد. من فکر می کنم و العلم عند الله سبحانه و تعالی اصلا این بحث اساسا برای این مطرح شده بوده، حالا در اصحاب ما به مناسبت تقدم اصول بعضها بر بعض آوردند لکن اصلش این بوده که اصولا استصحاب حجت نیست چون معارض به استصحاب عدم اثر است چون در آن استصحاب جاری می شود چون مفروض شک است که آیا واقعا این کر بود یا نبود، شما با استصحاب گفتید کر است، خب شک هم دارید لباس پاک شد یا نه استصحاب نجاست ثوب می کنید.

من فکر می کنم، عرض کردم نشد مراجعه بکنم، اگر آقایان مراجعه کردند مخصوصا این نرم افزار هایی که آمده، اگر مراجعه بکنند فکر هم می کنم مال معتزله باشد، فکر می کنم اشکال اصولیین قدمای اهل سنت باشد و فکر می کنم معتزله هم باشد و هدف این نحوه تعبیر به این می خورد که این جاری نمی شود و طبعا احتمال هم دارد که این شاید قائلی از اهل سنت داشته که قائل به تفصیل در استصحاب بوده چون گاهی اوقات استصحاب منافی با اثر ندارد یعنی استصحاب اثر ندارد، خب می گوید در این جاها جاری، همین مثالی که پیغمبر فرمودند کسی که شک کرد در حال نماز حدثی از او صادر شد یا نه خب اولاً اصل عدم حدث است، ثانیاً استصحاب صحت نماز، ببینید این جا استصحاب معارض نیست، اما در کریت با نجاست ثوب استصحاب معارض است، شاید هدف این قائل این بوده که ما در جاهای که استصحاب با عدم اثر معارض نیست قبول می کنیم مثل همین جایی که پیغمبر فرمود اما در جاهایی که استصحاب با عدم اثر مخالف است، معارض است آن جا قبول نمی کنیم، من فکر می کنم شاید اصل اشکال این بوده بعد ها در کلمات متاخرین اصولیین ما به این صورت تعارض اصل سببی و مسببی و تعارض استصحاب و این ها، چکار بکنیم و بر فرض هم قبول چون متعارفشان هم این بود، اولاً می گفتند باید تخصیص؛ تخصیص که معنا ندارد که، استصحاب کریت با استصحاب نجاست، نه این را

.....

تخصیص می کنیم نه آن جا، تصادفا تخصیص نیست، آن ها هم تقیید و تخصیص داشتند، اهل سنت تقیید و تخصیص داشتند، این حکومت و ورود در اصطلاحشان نبود، این اصطلاح حکومت که آمد گفتند خیلی خب با حکومت مقدم، باز به مشکل دیگه برخورد کردند، اگر در حکومت تفسیر و شارحیت و ناظریت مطرح است این جا شارحیت ندارد لذا آقازیا آمد گفت معنای حکومت عوض شده، معنای حکومت یعنی بدوا آن را بردارد آثارش را، از این راه وارد شد نه ناظر به آن باشد، مثل لا ضرر و لا حرج به تعبیر ایشان روشن شد؟ من فکر می کنم و العلم عند الله اصل مطلب به این صورت بوده.

نکته دوم احتمالا نظر این ها، البته واضح نیست، تعارض اصول را در مورد آن اثر دیده باشند نه در طهارت آب همان طور که شما اشکال کردید یا کریت آب یعنی هدفشان این است که تعارض در آن لباس است، طبق استصحاب کریت لباس طاهر است و طبق استصحاب نجاست لباس هنوز نجس است، در کریت فکر نمی کنم دیده باشند، ظواهرش این است که نقطه تعارض را در نجاست ثوب دیدند.

دیگه من این را توضیح نمی دهم ان شا الله با بحث های گذشته هم واضح بشود

نکته سومی که در این جاست الان عرض کردم نسبت بین دو دلیل را آن چه که متعارف بوده در دنیای اسلام به عنوان تخصیص یا تقیید می دیدند، مگر اطلاق بود، تقیید اگر عام بود، تخصیص می گرفتند و عرض شد که اهل سنت معتقدند که مبدع این مطلب که یکی عام است و یکی خاص است و خاص بر عام مقدم است شافعی در الرساله خودش است، من این بحث را یک روز هم رساله را این جا آوردم اما نشد مراجعه بکنم به ایشان نحوه طرح بحث عام و خاص به خود کتاب شافعی مراجعه بکنم.

به هر حال اگر این مطلب درست باشد چون فعلا نمی توانم جزم داشته باشیم این نکته خیلی قابل توجه است یعنی نکته قابل توجهی است که اگر این ها دو تا دلیل را با همدیگه به قول ما به حسب ظاهر نمی ساخت مثل اکرم العلماء، لا تکریم فساد العلماء و حکم تعارض، شافعی آمد گفت نه آقا این ها تعارض نیستند، این تخصیص است، این ها با هم جمع می شوند، آن اکرم العلماء تخصیص می خورد به فساد العلماء و این جا تعارضی مطرح نیست یعنی برای حل تعارض پیشنهاد ایشان تخصیص و یا تقیید است و بعید نیست حالا

چون این نکته یک نکته عقلائی هم اجمالا دارد این در کل دنیای اسلام راه افتاد یعنی غیر از خود شافعی ها، مالکی ها، حنفی ها، حنبلی ها علمای بعدیشان هم همین راه را پیش گرفتند، إنما الکلام این که در شیعه هم احتمالا این کار پیش گرفته شد، این مشکل کار این است یعنی آن چه که ما الان مشکل داریم در حقیقت این نکته است که همین اصطلاح، همین نحوه جمع به تقیید یا تخصیص این در کلمات شیعه، البته اگر بنا بشود در شیعه دست روی شخص معینی بگذاریم که این اصطلاح را بکار برده و در فقه اثر گذار بوده دیگر معلوم است مراد شیخ طوسی است، از زمان ایشان دیگر چون این استاندارد علم اصول شده بود، چیز جدیدی هم نبوده، دویست و خرده سال تا زمان ایشان فاصله بود احتمالا توسط ایشان یکی از نکات جمع بین روایات متعارض این شد، حالا این بحث را من یک مثالی هم چون دیگر امروز تمام شد فردا عرض میکنم، یکی از نکاتی که منشا شد شیعه هم همین راه را بگیرد و جمع بین دو روایت را بکند ظاهرا شیخ طوسی است چون بدون شک مرحوم شیخ طوسی دغدغه تعارض روایات را داشته این یکی از راه هایی بوده، گاهی ممکن است لسان دو تا روایت هم به هم نخورد اما ایشان جمع کردند به نحو تخصیص و آن تعارض محتمل را یعنی تعارض بدوی را برداشتند به تخصیص.

دیگر چون وقت تمام شد فردا ان شا الله یک مثالی را می خوانیم بعد تتمه بحث

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين